

## منطق‌گزیزی اسلامی، عامل سقوط ایران

فاضل غیبی

رخداد انقلاب اسلامی و چهار دهه حکومت ملایان نشان داد، که نفوذ اسلام در جامعه ایران نه تنها به زور اسلحه و فشار اجتماعی، بلکه ناشی از ویژگی یگانه‌ای است. این ویژگی را باید در بزرگداشت اندیشه آرامش دوستدار، علت اصلی سقوط تمدن و فرهنگ در جوامع اسلام‌زده دانست.

ایران‌شهر از آغاز همواره مورد تهاجم و ایلغار بیابانگردان همسایه قرار داشت و اصولاً ساختار فدرالی امپراتوری ایران بدین سبب شکل گرفت، که نه یک ارتش بزرگ، بلکه سپاهیان «شاه‌نشین»‌های مرزی، بهتر می‌توانستند شبیخون‌ها و یورش‌های «تورانیان» را برانند.

البته بیابانگردان همیشه به ایلغار بسنده نمی‌کردند و بارها مناطق شمالی و حتی مرکزی ایران را نیز برای مدتی تسخیر نمودند. نمونه «هپتالیان» (هون‌های سپید) بودند، که به سال ۴۸۴ م. پیروز ساسانی را کشتند و نیمی از سرزمین‌های امپراتوری را تسخیر و دربار ایران را خراج‌گذار خود کردند. تا آنکه پس از نزدیک به یک سده (!) سپاه ایران آنان را برانداخت.

کوتاه آنکه، اعراب نه نخستین بادیه‌نشینانی بودند که به طمع غارت ثروت‌های افسانه‌ای بر میهن ایرانیان تاختند و نه آخرین آنها. دیگران «آمدند و کردند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند.» (بی‌هقی) اما اعراب انگیزه‌ای برای بازگشت به صحراهای سوزان عربستان نداشتند و نه تنها ماندند، بلکه شاهنشاهی ایران را که هم‌تراز امپراتوری روم بود، به سرایش نابودی شگرفی راندند، چنانکه از آن، میراثی که بتواند سنگ بنای آینده باشد، بجا نماند. آری، امپراتوری روم نیز در زیر ضربات پیاپی «بربر»‌ها درهم‌شکست، اما میراث گسترده آن، از نظام حقوقی و سیاسی گرفته تا دستاوردهای معماری و ادبی، پس از هزار سال شالوده تمدن نوین اروپایی قرار گرفت.

از اینرو باید پرسید، کدام ویژگی در ذهنیت عرب مسلمان باعث می‌شد، که نه تنها تمدن ایرانی، بلکه مدنیت رومی را در سرزمین‌های شرق مدیترانه از «اسکندریه» تا «دمشق» نابود کند؟ تا کنون تمدن‌ستیزی اعراب ناشی از فرهنگ بدوی و خوی بیابانی آنان تصور می‌شد، که پس از تسخیر بخش مرکزی دنیای آن روزگار کوشیدند با از میان بردن تمدن در سرزمین‌های اشغالی، فرمانروایی خود را استوار کنند.

در تبلیغات اسلامی، مغولان وحشی‌تر و هجوم‌شان بر ایران سهمگین‌تر از حمله اعراب جلوه داده می‌شود. در واقع نیز هدف نخستین مغولان تسخیر شهرهای دنیا و یکسان کردن آنها با خاک بود، تا سراسر گیتی به چراگاه اسبان مغولی بدل گردد. اما آنان پس از کشتار و ایلغار، بخشی به صحراهای خود بازگشتند و بخشی که ماند، به بازسازی اجازه داد و باعث دوران شکوفایی کم‌نظیری گشت.

بنابراین با بررسی کارنامه این دو قوم وحشی باید بر این پرسش پاسخی یافت، که کدام ذهنیت باعث می‌شد، مغولان پس از یک نسل به آبادانی بپردازند، درحالی‌که بازماندگان اعراب نسل به نسل تا به امروز از کوشش برای نابودی ایران دست برنداشته‌اند؟

با توجه بدینکه «مهاجران» پس از یکی و دو نسل به میهن جدید خو می‌گیرند و آبادی آن را بهروزی خویش نیز می‌یابند، باید پذیرفت که پافشاری متولیان اسلام بر ویرانی ایران، از خلفا گرفته تا ملایان امروزی، از ذهنیتی معیوب ناشی می‌شود، زیرا که نابسامانی ایران خواه ناخواه گریبانگیر آنان بعنوان بخشی از این جامعه نیز می‌گردد. پس ذهنیت معیوب اسلام‌زدگان بدینکه در جهت مخالف منافع دراز مدت خودشان نیز عمل می‌کند، خودخواسته نیست و باید مشکلی باشد کاملاً درونی.

هر انسان «عاقلی» حتی اگر نتواند اصول ابتدایی «منطق» را چنانکه ارسطو تدوین کرد برشمرد، اما در داد و ستد فکری با محیط خود منطقی اندیشیدن را فرامی‌گیرد، و گرنه از برقراری رابطه با پیرامون خود بازمی‌ماند. اما منطق بعنوان «روش درست اندیشیدن» در انسان نهادینه نیست و باید فراگرفته شود.

در پاسخ به این پرسش که «منطقی اندیشیدن» چگونه در دنیا گسترش یافت، کفایت به رابطه نزدیک امپراتوری ایران با یونان باستان و سپس امپراتوری روم نگرست، که بر تبادل فرهنگی گسترده‌ای تکیه داشت. از سوی دیگر، یهودیت و مسیحیت نیز پس از آنکه به ترتیب از سوی «فلوتین» و «آگوستین» با فلسفه یونانی هماهنگ گشتند، از راه نوشتارهای مذهبی بطور ناخودآگاه به گسترش منطق در نیمکره غربی کمک شایانی کردند.

در این میان اعراب بادیه‌نشین هرچند بکلی از دنیای خارج بی‌خبر نبودند، اما از آنجا که مانند دیگر اقوام بیابانگرد نیازی به نگارش نداشتند، طبعاً دستاوردهای فکری بشر از جمله «روش صحیح بکار بردن عقل» را نمی‌شناختند. بهر رو، هم به حکم عقل و هم به گواهی نوشتارهای بیجامانده، اعراب در دو سده نخست پس از تسخیر دو امپراتوری ایران و روم شرقی، هنوز نوشتن نمی‌دانستند و نخستین نوشتارها، از «قرآن» گرفته تا کتاب‌های تاریخی (مانند «سیره ابن‌هاشم» و «تاریخ طبری») در هماهنگی با هم در سده سوم نگارش یافتند. اعراب پس از آن هم به آرا و افکار «کفار» توجهی نداشتند و بدین سبب هم، با وجود کوشش‌هایی که از سوی ایرانیانی مانند پورسینا و فارابی صورت گرفت، منطق ارسطویی به نوشتار و گفتار مسلمانان راه پیدا نکرد.

بنابراین آنچه را که آرامش دوستدار «امتناع تفکر» می‌نامد، در واقع ناتوانی از اندیشه در هر دو نمود آن است: یکی ناتوانی از «شک» و دیگری درماندگی از دریافت واقعیت. این ویژگی نه تنها اندیشه و ابستگان به امت اسلام را زمین‌گیر کرده، بلکه دامنگیر «والاترین فیلسوفان اسلامی» نیز بوده و هست.

نمونه آنکه، «دو بزرگترین فیلسوف اسلامی در پنج سده گذشته» یعنی «ملاصدرا» و «ملاهادی سبزواری» «زنان را به دلیل ضعف عقولشان در زمره حیوانات قرار داده‌اند.» (اسفار، چاپ داراحیاء التراث العربی، جلد ۷، ص ۱۳۶) بیشک تجربه این دو از برخورد با مادر، خواهر و همسر خود چنین گزاره دهشتناکی را تأیید نمی‌کرد و هم‌نوایی‌شان نشانگر این است که نمی‌توانستند در تصویر اسلام از زنان شک کنند و بدین ناتوانی از درک واقعیت درمی‌ماندند.

بدین معنی مسلمان نمی‌اندیشد، بلکه، از آنجا که بدون چون و چرا حکم دین را باور دارد، مطالبی بیان می‌کند، که در ظاهر به «دلیل» می‌ماند. این را «عقل دست‌آموز» نامیده‌اند و به ریشه عربی «عقل» («عقال»: زانوبند شتر) برمی‌گردد، که از حرکت جلوگیری می‌کند. درحالی‌که اندیشه سنجشی است با نتیجه‌ای نامشخص و غیرقابل پیش‌بینی، چنانکه می‌تواند باورهای موجود را باطل کند و درست بدین ویژگی به سوی افق‌های جدید راه بگشاید.

اما منطق‌ستیزی اسلامی نه تنها به دوام باورهای نادرست منجر می‌شود، بلکه به جریانات ظاهراً غیراسلامی نیز رسوخ می‌کند. نمونه: نه تنها هیچ مسلمانی در هزار سال گذشته در این حکم قرآن که مرگ را دلیل «حقانیت» می‌داند، (سوره ۲، آیه ۹۴) شک نکرده، بلکه این «دلیل» در گستره نفوذ اسلام به دیگر جریانات مذهبی نیز گسترش یافته و در دوران معاصر، حتی همه جریانات چپ نیز «حقانیت» خود را ناشی از «شهادت» پیروان می‌دانند!

منطق‌گریزی در نزد «عوام» و «خواص» دو بازتاب مختلف دارد:

در نزد «عوام» بدین گونه که ناتوان از سنجش پدیده‌ها، در عین حفظ آنچه از اسلام در ضمیرشان حک شده، افکار و داده‌های مخالف و مغایری را به انبار ذهن سرازیر می‌کنند. با آنکه به جن و پری باور دارند، علوم طبیعی می‌خوانند و با آنکه به تأثیر مراسم مذهبی مانند «زیارت و نذر و دعا» باور دارند، اما خود را با مظاهر مدرنیته می‌آریند.

در نتیجه به دوگانگی شخصیت و واقع‌گریزی اجتماعی (اسکیزوفرنی) دچار می‌شوند. نمونه فردی چنین اختلالی «عبدالکریم سروش» است که هویت ایرانیان را ترکیب «سه هویت ایرانی، اسلامی و مدرن» می‌داند. نمونه اجتماعی آن نیز طیف «چپ‌های اسلامی» هستند، که در بیگانگی با منافع فردی و اجتماعی خود و وارونه‌انگاری اوضاع جهانی، در عین مسلمانی، به «چپ روسی» بعنوان مذهبی نوین ایمان آورده‌اند.

منطق‌گریزی نزد «خواص» بدین صورت بازتاب می‌یابد که آنان در بررسی‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی خود، در هیچ موردی به هماهنگی و همفکری نمی‌رسند و بنا به الگوی کشاکش سنی و شیعی، درباره هر موضوعی به دو «فرقه» آشتی‌ناپذیر تقسیم شده، به هم‌آوازی دست نمی‌یابند. زیرا پیش‌شرط رسیدن به هم‌آوازی همانا بهره‌گیری یکسان از راهکارهای منطقی است. منطق‌گریزی از پیدایش اندیشه‌ای منسجم و تبلور آن بصورت نیرویی مادی (انگلس) جلوگیری می‌کند.

کوتاه سخن، اختلاف نظر در مورد پدیده‌های مهم تاریخی و اجتماعی (مانند تهاجم اعراب، رویداد ۲۸ مرداد و یا ماهیت اسلام) بدین حد چنان در دنیا بی‌نظیر است که آن را نمی‌توان به اختلاف زاویه نگرش نسبت داد، بلکه، چنانکه کسروی برای نخستین بار دریافت، از منطق‌گریزی و «لذت شیعیان از کشاکش و دوتیرگی» برمی‌خیزد.

اصل این است که منطق نزد همگان به یکسان عمل می‌کند. بدین سبب در زمان مشخص، کوشش برای درک واقعیت و نیل به حقیقت، باید به نتیجه‌ای مشترک بیانجامد. گذشتگان می‌پنداشتند که «شیشه کبود» (مولوی) در برابر دیدگان، ما را از

درک واقعیت بازمی‌دارد. به عبارت دیگر، «پیشداوری»‌ها از دیدن درست واقعیت جلوگیری می‌کنند، درحالی‌که کارکرد ذهن از این هم نابکارتر است و نه تنها با خشنودی از هرچه در تایید باورهاست استقبال می‌کند، بلکه هرآنچه را که در مخالفت با آنهاست پس می‌زند. بدین ترتیب نه تنها به شک در باورها مجال نمی‌دهد، بلکه همواره مطالبی در تأیید پیشداوری‌ها در ذهن انبار می‌کند. (کانت) بدین ترتیب بدون استفاده از ساطور منطق، گره کور دو دستگی‌ها همواره سخت‌تر می‌شود.

درحالی‌که توافق و همدلی درباره پدیده‌های مهم تاریخی و اجتماعی پیش‌شرط اقدام ملی است. مهمترین پدیده تاریخی که وفاق ملی درباره آن از اهمیت حیاتی برخوردار است، پدیده اسلام در ایران می‌باشد. پس از آنکه انقلاب اسلامی و رفتار ملایان حکومتگر اکثر ایرانیان را دچار شوک فرهنگی کرد، تجدید نظر در ماهیت مذهب حاکم و جستجوی علت دشمنی متولیان آن با منافع ملی، به مشغولیت فکری ایران‌دوستان بدل گردید.

در دو سه دهه گذشته نیز کوشش پژوهشگران ایرانی بسیار پیش رفته است و افشای جعلیات تاریخی به روشنی اثبات کردند که اعراب پس از تسخیر نیمی از دنیای آن روزگار، برای حفظ قدرت بدین نیاز یافتند که سنت عرب را بعنوان آیینی نوین گسترش دهند. بدین سبب تازه در دوران عباسی، «اسلام» را با تکیه بر حافظه قومی و نوشتارهای کهن مذهبی تدوین کردند. اعراب حکومتگر توانستند به وسیله گسترش اسلام، خوی بیابانی خود را بر جوامع و کشورهای اشغالی تحمیل کنند و در ازای دوام حکومت خود، باعث تباهی تدریجی چند حوزه تمدنی شوند. بدین ترتیب پژوهش‌های علمی در هماهنگی با تجربیات ایرانیان بخوبی نشان می‌دهند که اسلام بنا به کارنامه تاریخی و سرشت ضدمدنی خود به هیچ وجه در آینده ایرانی مدرن نقشی نخواهد داشت.

انتظار می‌رفت که ملت ایران بتواند با گسترش چنین شناختی، به اقدام مشترک ملی برای گذار از حکومت اسلامی موفق شود. اما دیری نپایید که در این مورد نیز به دودستگی شگرفی دامن زده شد. در خارج از کشور گروهی به نام «اناره» از یکسو با پژوهش‌های درخشانی در نوشتارهای اسلامی، مانند «قرآن» و «تاریخ طبری»، در جهت یاد شده گام‌های مهمی برداشت و از سوی دیگر، به یکباره از «اثبات جعلیات» به «ابداع تاریخ» پرداخته، مدعی می‌شوند، که «اعراب» را مسیحیانی ساکن شرق میانرودان تشکیل می‌دادند، که در دوران اشکانی تا «مرو» کوچانده شده بودند. آنان با استفاده از ضعف دربار ساسانی در پیامد جنگ با روم، به رهبری «معاویه» و سپس «عبدالملک مروان» (از اهالی مرو!) به فرمانروایی بر ایران رسیدند و در سده‌های آتی «اسلام» را بعنوان بدلی از مسیحیت تدوین کردند. بدین معنی اسلام آیینی ایرانی است و اعراب نه بادیه‌نشینانی که از بیرون برای تسخیر و غارت ایران یورش آوردند، بلکه بخشی از ایرانیان بودند که رفته رفته ویژگی فرهنگی خود را به شکل اسلام در میان ایرانیان پراکندند.

صرفنظر از آنکه چنین «تاریخ‌پژوهی» آرزوی «مطهری» را که برایش «اسلام روحی بود که در کالبد ایران دمیده شد» و رؤیای «آل‌احمد» که «ایرانیان را در تیسفون با نان و خرما چشم‌براه اعراب می‌دید»، تحقق می‌بخشد، پیامدی عملی نیز دارد و آن اینکه ایرانیان اسلام‌زده را به دو گروه تقسیم می‌کند، تا همچون دو فرقه مذهبی با هم درآویزند و اجازه دهند مشی ملاً بر آنان حکومت کنند.